

پیکر کیومرث پوراحمد کارگردان فقید سینمای ایران به خاک سپرده شد

آخرین پلان آقای کارگردان

بهناز شیربانی: کیومرث پوراحمد ۱۶ فروردین آخرین سکانس زندگی‌اش را کارگردانی کرد و از میان ما رفت. مرکی تلخ و غم‌انگیز که به سختی می‌توان باورش کرد. بی‌تردید نمی‌توان نقش و تأثیر پوراحمد را در سینمای ایران نادیده گرفت. کارگردانی که در تمام سال‌های رفته دغدغه‌هایش را تصویر کرد و آثار درخشانی را به یادگار گذاشت. در تمام سال‌هایی که سرگرم ساخت «قصه‌های مجید» بود، فرصت ساخت فیلم‌های متعددی را از دست داد. اما شاید ساخت تنها همین سریال برای تمام کارنامه پربار او کافی است. بماند که وقتی به سمت ساخت فیلمی در حال و هوای جنگ رفت، حق طلب را در «اتوبوس شب» ادا کرد و در «شب پلدا» عاشقانه یکنه‌ای را خلق کرد. پوراحمد کوهگویی را بلد بود و حرفش را به درستی تصویر می‌کرد. روز گذشته ۱۸ فروردین دوستان و همکارانش پیکر او را در قطعه هنرمندان بهشت زهرا به خاک سپردند. دوستان و یارانی که رفتن او را باور نمی‌کنند و ساده نبود که با پیکر بی‌جانش خداحافظی کنند. کیانوش عباری در روز خاکسپاری زنده‌یاد پوراحمد اشاره کرد که مرگ او ناباورانه بود. او ادامه داد: «خود من در اوج

تعجبم چون از او خواسته بودم که فیلم «کانپه» مرا ببیند و او قبول کرد که دو، سه روز دیگر که به تهران آمد فیلمر را ببیند. همین دور روز قیبل که به خانه‌اش رفتم، خواستم کمی حلوایی را که در خانه گذاشته بودند، بخورم تا با این تلاش ساده‌انگارانه شاید به این شکل مرگ او را باور کنم. او بسیار از شرایط پیرامون همه ناراضی بود از زمین و زمان گله می‌کرد، با این حال از من پرسید که طرحی برای کار او دارم و با وجود تفاوت نوع کارمان، می‌خواستم چیزی بنویسم که از شیوه او تخطی نکند. کیومرث پوراحمد افسردگی نداشت. من شب‌هایی که با او بودم همواره از مهرانه، همسرش صحبت می‌کرد. او می‌گفت مهرانه مدیر زندگی من است و من می‌دانم که امروز زندگی مهرانه ربی بس مرگ کیومرث پوراحمد ویران شده است و امیدوارم شاهکار «قصه‌های مجید» کیومرث پوراحمد که نشئت‌گرفته از سرشت ذاتی کیومرث پوراحمد بود همواره در یاد و خاطره ما باقی بماند.»

مرغیبه برومند مدیرعامل خانه سینما در بخشی از صحبت‌هایش گفت: «او هنرمندی تمام‌عیار بود که صداقت، شجاعت و جسارت کم‌نظیری داشت و گرچه

آدم نازک‌دلی بود و گاهی اوقات آسمان خودش همچون ابر بهار می‌شد اما بلافاصله این آسمان دوباره آفتابی می‌شد. اثر بدیع و بسیار پرطرفدار «قصه‌های مجید» کیومرث پوراحمد یک شاهکار تمام‌عیار بود و به عنوان یک کارگردان سینما هیچ‌وقت جسارت نداشتم که این‌قدر واقعی بتوانم وقایع تاریخی و اجتماعی کشورم را در یک اثر درخشان مانند «قصه‌های مجید» ثبت کنم. من به فانتزی پناه بردم اما او اثری را به وجود آورد که در آن همه چیز بود. یک اثر بدون شنعار درباره عشق با لحن و طنازی ویژه کیومرث پوراحمد که عمیق‌ترین اندیشه‌ها را از دریچه قصه‌های مجید به رخ مخاطبان می‌کشید.»

حبیب احمدزاده از دوستان نزدیک زنده‌یاد پوراحمد نیز در این مراسم سخنرانی کرد و گفت: «پوراحمد آدم دل بود. خنده‌ام می‌گیرد که کسی او را به جناحی ربط بدهد. او نه دل به بلاغت داخلی می‌داد و نه به خبثت خارجی. دلیل رفاقت من جبهه‌ای با او نیز به این دلیل بود که پوراحمد یک ایرانی تمام‌عیار بود و می‌گویم که باید یک ایرانی باشد تا بعد سرمدیرتش دعوا کنیم. او هر به بهانه‌ای این نوع پایان را

یادداشت

پرونده باز کیومرث قصه‌گو



جواد طوسی

منتقد

به قول امیرکبیر در فصل رک‌زدنش در حمام فین کاشان در سریال ماندگار «سلطان صاحبقران» زنده‌یاد علی حاتمی، «مرگ حق است…» ولی در این سال‌ها شاهد مرگ زود هنگام یا تلخ و اندوهبار افراد خوش‌ذوق و تأثیرگذار زیادی بوده‌ایم که هرکدام به نوعی حضور پررنگی در ثبت خاطره‌ها ما داشته‌اند. این تکثر و تکرار غم‌بار در ژورنالیسم حرفه‌ای و رسانه‌ای به شکل اجتناب‌ناپذیر زمینه‌ساز فرهنگ و نگاهی مرده‌پرستانه و مرتبه‌سرابی‌های کلیشه‌ای و متظاهرانه شده است. برای اینکه خودم هم با این طیف همگام نشوم، می‌خواهم از منطری متفاوت به مرگ هنرمندی بیبردم که هویت اصیل و شمایل معصوم کودکان‌هاش برابم ارزشمند است. پس از شنیدن خبر خودکشی کیومرث پوراحمد به این فکر کردم که چه عواملی باعث می‌شود سازنده آن آثار ساده و بی‌پیرایه اولیه مانند «آلبوم تمر»، «آوازه‌خوان»، «تار و پود» و «پلکان» در حوزه کودک و نوجوان و قسمت‌های درخشان و ماندگار «شرم»، «صبح روز بعد»، «سفرنامه شیراز» و «نان و شعر» از مجموعه «قصه‌های مجید» از آن دنیای بی‌تکلف، پاک، زال و سرخوشانه به این حس ناامیدانه می‌رسد و مرگ برایش نقطه‌ای آرامش‌بخش می‌شود؟
چطور می‌شود فیلم‌سازی که آن تصویر سمبانتیک از «سنت» را در این مجموعه آثارش ارائه می‌دهد که نشانه عینی‌اش را در مادر صمیمی و دلبندی چون «بی‌بی» می‌بینیم و آن نگاه و احساس انسانی‌به جنگ را در «اتوبوس شب» دارد و ملسودرام را در آن دنیای فانتزی و موزیکال «خواهران غریب» برقرار می‌کند و آن حس نوستالژیک و عاشقانه برجذبه را در «شب پلدا» ارائه می‌دهد و یکی از شرقی‌ترین سریال‌های معمایی پلیسی را با «سرنخ» می‌سازد، در عبور از میان سالگی با نوع انتخابش و بازی با مرگ با منیت الهی کنار نمی‌آید؟ سکانس پایانی زندگی کیومرث پوراحمد یبار دیگر مرا به این باورپذیری رساند که مرگ دلخواه نویسنده صاحب‌سبک و گرانتسنکی چون صادق هدایت در زمانه نامراد خودش، از روی شک‌مگیری نبوده است. این چنین خوشامگویی به مرگ نسبتی با پوچی و استیصال و بی‌انگیزگی صرف ندارد و برای انسان ریشه‌دار و با پشتوانه در ساخت فرهنگ و هنر که دلایل منطقی و متقن خود را برای عذاب الیم‌شدن زندگی و روزمرگی‌اش دارد، انتخابی جسورانه است. با این مرور تاریخی و مقایسه مصادیق متقدم و متاخر آن ناخودآگاه گفته رضا معروفی (عزت‌الله انتظامی) در فیلم «خُکم» مسعود کیمیایی برابم تداعی می‌شود که در رابطه عاطفی با نسل جوانی که با او بُر خورده بود (با افتداد به صادق هدایت) می‌گوید: «آدمیزاد به سرمایه بزرگ داره، خودکشیه، نه از ترس یا دلتنگی، بهت توهین شد، طاقت نیاوردی برو سراخ سرمایه‌ات…».

بی‌آنکه بخواهیم در این فضای پرسوءتفاهم دنبال «سرنخ» برویم تا به حکایتی دیگر درباره فصل آخر زندگی کیومرث پوراحمد برسیم، با این واقعیت کنار می‌آیم که او در کشاکش ناملایمات این دوران و لبریزشدن آستانه تحملش، از این سرمایه استفاده کرد و به آرامش رسید. شاید هم او در دمدمای مرگش این ادامه کلام امیرکبیر در همان فصل یادشده را با خود زمزمه می‌کرد: «اما شوق از میان شما رفتن مرگ را آسان می‌کند». یاد و خاطره‌اش برای ما که سرزبان‌هامن در اوج بی‌پناهی تصاویر تروتن نشده، خاطره‌ها و نقش‌مایه‌های عاشقانه و از دل برآمده است، زنده و جاودان.

کیومرث پوراحمد آخرین فیلمش را به‌تنهایی بازی کرد

رضا قوی‌فکر، روزنامه‌نگار: «اتوبوس شب» را سوار شد و در آخرین «شب پلدا»، زندگی‌اش جوانان «شکاری خاموش» به ویلای سرمایه استفاده کرد و به آرامش رسید. شاید هم او در تا «نوک برج» عمر پرفرازونشینش را مرور کرد.

به «کودکی نیمه‌تمام» خود اندیشه کرد «۵۰ قدم آخر» عمرش را به پیاد «آلبوم تمر» جلد گالینگوری‌اش به «خواهران غریب» خود به «نان و سفرش» به «لنگرگاه» «شرم»‌اگین روزگارش به «بی‌بی چلچله» معصومش فکر کرد. «سازان» یکسره می‌بارید، آخر کار به این نتیجه رسید که بهتر است «صبح روز بعد» نشانی از او در این



علیرضا زرین‌دست

مدیر فیلم‌برداری

رفتن کیومرث عزیزم را باور نمی‌کنم. نمی‌توانم تصور کنم باید در غیابش از خاطراتش حرف بزنم. اما باید درباره مردی صحبت کنم که مدت‌ها بود خودش را جا گذاشته بود. با خودم فکر می‌کنم شاید دلیش این بود که همواره از خودش انتظار بیشتری داشت. در تمام سال‌هایی که از رفاقت و همکاری‌مان می‌گذشت، با تمام وجودم حس می‌کردم قدرتی بیشتر از آنچه انجام می‌دهد دارد و انتظارش برآورده نمی‌شود. این ناتوانی از وجود خودش نبود. درست برعکس، امکانات برایش فراهم نمی‌شد تا آن‌طورکه شایسته بود. از توانایی‌اش استفاده کند و فیلم موردنظرش را بسازد. بی‌راه نیست اگر بگویم همین یک مورد کافی بود تا از نظر روحی آشفته شود و از خودش راضی نشود. ناراضیاتی از خودش در تمام این سال‌ها چنان در روح و روانش رسوخ کرد که اطرافیان و دوستانش متوجه تغییر خلیقاتش می‌شدند. به‌ویژه این اواخر جدا از دغدغه‌های همیشگی‌اش از آنچه در اطرافش رخ می‌داد، ناراحت بود و رنج مردم جامعه غمگینش می‌کرد. هیچ‌وقت تماسی را که ۲۲ اسفند سال گذشته از او داشتم، فراموش نمی‌کنم. کیومرث مثل همیشه بود و تماس گرفته بود که من را به سفر دعوت کند. این‌بار مقصد اصفهان بود. از یک آکادمی در اصفهان حرف زد که در اختتامیه‌اش قرار بود از هنروپانش تقدیر کند

و مدارکی به آنها بدهد و کیومرث پیغام دعوت‌کنندگان را به من رساند که دوست دارند من هم کنار کیومرث در مراسم حضور داشته باشم. نزدیک عید بود و حجم کارهای نیمه‌تمام فراوان. از کیومرث عذرخواهی کردم که نمی‌توانم همسفرش شوم. از حرف‌هایم رنجید و عصبانی شد. با لحنی ناراحت گفت که به خاطر این سفر چند کار مهمش را تعطیل کرده و بازمم اصرار داشت این سفر را همراهش بروم. در مقابل اصرارهای او راهی جز این نداشتم که نگاهی دوباره به برنامه‌هایم بیندازم و شب باخیرش کنم. اما شب با کیومرث تماس نگرفتم. می‌دانم که دوست داشت همراهش بروم و می‌دانم از اینکه مخالفت کردم و همراهی‌اش نکردم، ناراحت شد. اما در این تماس نکته مهم‌تری را متوجه شدم، اینکه چقدر به لحاظ روحی شکننده‌تر شده بود. بلافاصله بعد از اینکه متوجه شد آماده سفر نیستم، عصبانی شد. کیومرث هیچ‌وقت این‌طور نبود. در بسیاری از مواقع خاصی به آثار و شخصیت او داشت. متأسفم که زمان این چنین عصبانی نمی‌شد. به‌رحال آدم شیدایی بود و روحیه بسیار لطیفی داشت. بی‌راه نیست اگر بگویم قبلم مثل پرنده بود. معمولاً زود عصبانی می‌شد و در این مواقع غیرقابل‌کنترل بود. اما به فاصله کوتاهی آرام می‌شد و گفت‌وگو ادامه پیدا می‌کرد. بدون شک یکی از رؤف‌ترین آدم‌هایی بود که تا به امروز شناختم و از صمیم قلب دوستش داشتم. فکر نمی‌کردم کیومرث را به این زودی از دست بدهیم. وقتی از چگونگی مرگش باخبر شدم، آرام و قرار نداشتم. برابم دردناک و باورنکردنی است. از دست‌دادن کیومرث پوراحمد از بسیاری جهات برای سینمای ایران فاجعه است. او مرد باخرد و باسوادی بود. نویسنده چیره‌دستی که کارش



علی رضا زرین‌دست، مدیر فیلم‌برداری

دوستان و همکاران زنده‌یاد کیومرث پوراحمد در فقدانش نوشتند

او خودش را جا گذاشته بود

را درست انجام می‌داد. هیچ‌وقت چنین روحیه‌ای در او ندیدم که به این شکل به زندگی‌اش پایان دهد و روزی دستت به چنین کاری بزند. اما او به استقبال مرگ رفت و این کار را طوری انجام داد که کمترین اثر را روی همسر و زندگی‌اش بگذارد. او در مسافتی دورتر از شهر و خانه‌اش به زندگی‌اش پایان داد. به‌رحال تأسفم بابت از دست‌دادن او به این دلیل است که او مدت‌ها بود خودش را جا گذاشته بود و به دنبال پیداکردن خود واقعی‌اش بود. می‌توانست فیلم‌های بهتری بسازد و متأسفانه امکانات برایش فراهم نمی‌شد. بسیاری از ارگان‌ها و سازمان‌هایی که توانایی بهتر و بیشتری برای تولید فیلم داشتند، انتخابش نمی‌کردند. نمی‌توان این موارد را در اضمحلال روحیه او دست‌کم گرفت. هیچ‌گاه از یاد نبریم که کیومرث پوراحمد به معنی واقعی عاشق سینما بود. او یکی از علاقه‌مندان زنده‌یاد نادر ابراهیمی بود و همواره علاقه خاصی به آثار و شخصیت او داشت. متأسفم که زمان بیشتری برای همکاری با کیومرث نداشتم. دو فیلم با هم کار کردیم و متأسفانه فیلم سوم را به دلیل اینکه من برای فیلم‌برداری «متروپول» قرارداد داشتم، نتوانستم پیشنهادش را بپذیرم. اتفاقاً به خاطر همین موضوع از من دلخور بود. سعی کردم برایش توضیح بدهم که شرایط طوری است که باید فیلم‌برداری فیلم را تمام کنم و اگر برایش امکان دارد تا پایان کار من صبر کند. شرایط برای او طوری بود که باید فیلمش را به جشنواره فیلم فجر می‌رساند و من این فرصت را از دست دادم. آنچه این روزها در اطرافمان اتفاق می‌افتد، آن‌قدر بد و ویران‌کننده است که گاهی باورکردنی نیست.

کنم. فاجعه داشت آغاز می‌شد. «سفرنامه شیراز» را، توی ذهن خسته‌اش سفرنامه ابدی‌اش کرد. داشت آخرین فیلم زندگی‌اش را می‌ساخت. تمام آکسسوار، یک چهارپایه و یک طناب بود. صحنه، ویلای بندرانزلی! در یک لحظه بحرانی، کارگردان دوست‌داشتنی سینمای ایران، خالق مجموعه قصه‌های مجید، کارگردان خوش‌نام و دوست‌داشتنی سینما، فرمان داد: حرکت… و فیلم آخرش را خودش به‌تنهایی بازی کرد؛ اما «پرونده باز است».

یاد «کیومرث پوراحمد» مرد خوب سینمای ایران، کارگردان، سناریونویس، تهیه‌کننده و انسان شریف و محبوب

انتخاب کرد ولی بلایی را که سر خانواده تختی آوردیم سر خانواده پوراحمد نیاوریم. این خانواده باید زندگی کند. من وصیت‌نامه او را خوانده‌ام و هیچ مسئله سیاسی ندارد. به عنوان برادر کوچک‌تر شما این نکته را عرض می‌کنم که اگر او را دوست داریم پس همه به خانواده او کمک کنیم و خانواده‌اش را خانواده خودمان بدانیم و تلاش کنیم در فضای مجازی، او را نابود نکنند. بدانید برخی از حرف‌هایی که این روزها در فضای مجازی به همراه چند عکس منتشر می‌شود به معنای واقعی کلمه، جنایت است. پس اگر فکر کنیم آنچه انجام می‌دهیم در نگاه اول مرتبط با خانواده خودمان است قطعاً چنین کارهایی را انجام نمی‌دهیم.»

مهرانه ربی همسر پوراحمد در سخنان کوتاهی گفت: «کیومرث مرا کشت و پرونده مرا بست. ما همیشه با هم بودیم. چیزی که برابم عجیب است، این است که او اصلاً چنین شخصیتی نداشت و من این اتفاق را باور نمی‌کنم. تازگی‌ها یاد گرفته بود دست مرا می‌بوسید و می‌گفت باید شکرگزار باشم؛ نمی‌دانم چرا این کار را می‌کرد. قرار بود یک هفته‌ای برود و برگردد».

خاطره

انتخاب کیومرث



علیرضا رئیسیان

کارگردان و فیلم‌نامه‌نویس

آنچه چند روز پیش دیگران را به پیاد کیومرث انداخت انتخابی بود که او کرد و می‌تواند هشدار و اعتراضی جدی باشد به آنچه در زمین فرهنگ و هنر می‌گذرد یا تصمیمی عاطفی و شخصی باشد به روایت کلمنکانی!

در تاریخ معاصر به نام هنرمندان بزرگی که انتخابی این چنین کردند و تمایل و تصمیم شخصی آنها، فکت اصلی این مسیر بود برمی‌خوریم. مثل همینگوی و هدایت و با کمی تساهل می‌توان دیگرانی را نام برد که خود را تسلیم شرایط کردند و راه کم‌دردتری را برگزیدند ولی شبیه همان گروه، پایان کار را رقم زدند. در مرتبه دیگر آنهایی که به عنوان اعتراض چنین کردند و هشدار می‌دادند یا از خود به جا گذاشتند نظیر آنچه که روشنفکر معترض در سکانس درخشان فیلم نوستالژی، تمایل تارکوفسکی را به تصویری مظلومانه و هولناک در تاریخ سینما ثبت کرد یا سکانس خودکشی بازیگر ممنوع‌الکار در فیلم زیبای «بدل» ساخته مؤثر مارتین ریت مربوط به کمیته مک کارتی معروف در تاریخ سینمای آمریکا، باید و حتما آخرین نوشته کیومرث را دید و در آن تعمق کرد تا ببینیم سازنده تلاش و رشد عاطفی در تمام فیلم‌هاش از گسره انتخاب‌کنندگان نوع اول است یا دوم؟

به گمان من کیومرث نمی‌توانست با نگاه موجود در آثارش و آن‌طورکه خودش می‌گفت: سوزه مرا انتخاب می‌کند نه من آنها را! و اینکه هر هنرمندی که دغدغه و انتخاب شخصی دارد، در فیلم‌هایش هم همان‌طور نشان می‌دهد! و با شناخت طولانی من از او اهل اعتراض و هشدار بود نه پاس و افسردگی!

آنچه امروز در سینمای پوچ ما، بر پوراحمد و دیگران می‌گذرد بسیار فضای (روشنفکران خسته) را به قول ایرج کریمی تداعی و یادآوری می‌کند تا استیصال هنری را و باید انتخاب کیومرث را جدی گرفت تا تکرار نشده است؛ هرچند ما چنین راهی را انتخاب نکنیم.

یادداشت

به کجا رسیدیم؟



منیژه حکمت

کارگردان و تهیه‌کننده

عمو کیومرث عزیزم، ۱۵ساله بودم که پا به سینما آزاد (سینما جوان) اراک گذاشتی. فیلمت را نشان دادی و برابمن حرف زدی. ما عاشقان سینما که قصد داشتیم وارد این حرفه شویم. آن را کشف کرده بودیم و دربه‌در دنبال دانهی بودیم که از سینما حرف بزنند.

تو بودی و از سینما گفتی. از دشواری‌ها، شهرستانی‌بودن و از امید گفتی. اینکه باید کار کرد و با اندیشه وارد این عرصه شد. تمام آن چیزی که از اعماق وجودت گفتی در تمام این سال‌ها آویزه گوشم شده است.

۴۵ سال از آن روزها می‌گذرد و تمام سال‌های رفته به ما عاشقان سینما درس‌های بزرگی دادی. فیلم ساختیم و از دلتنگی‌هایمان گفتمیم و غم‌هایمان را به اشتراک گذاشتیم. از امید گفتمیم که شاید سبب‌ساز اتفاقاتی شود و با آرامش بیشتری کار کنیم. هرگز فکر نمی‌کردم در انتها به چنین جایی می‌رسیم. به سال‌هایی فکر می‌کنم که همه چیز بهتر بود و سدام با خودم زمزمه می‌کنم به کجا رسیدیم؟ عمو کیومرث عزیزم به کجا رسیدی که چنین اتفاقی را برای خودت رقم زدی؟ به چه درکی از مفهوم زندگی، سینما و عشق رسیدی؟ بیشتر از همیشه دلتگتم و با خودم فکر می‌کنم شاید انتها راه همه ما است. پیش از سفر همیشگی‌ات دست به قلم شدی و من منتظر هشت صفحه‌ای هستم که آخرین حرف‌های توست.

این هشت صفحه مانقیست آینده این سینما خواهد بود چراکه تو هیچ‌گاه بدون درکی از شرایط دست به قلم نمی‌پردی. مشتاق خواندن این صفحاتم. لطفاً چاپش کنید. نوشته‌های او چراغ راه نسل جوان خواهد بود.